

روایتی از زندگی حسین قاسم زاده
دوغ فروش مقابل سینما فردوسی
که به نوستالژی اهالی قدیم سینما تبدیل شده است

حسین کور خوانچه کش

معصومه فرماتی کیا - خاطرات به سختی فراموش می شوند. ممکن است در بالا و پایین زندگی غباری روی آن ها بگیرد، اما با یک تلنگر کوچک و کشیدن دستی روی آن ها دوباره مثل اول تازه و نو می شوند. این را پایه سن گذشته ها و موسیقی هایی می گویند که گرچه سن و سال از آن ها گذشته است، اما روزگاری نه خیلی دور جزو جوان های محله بوده اند، آن هایی که در سرد و گرم روزگار خاطرات ناب از اهالی هنر و سینما دارند. هر وقت که حرف هایشان گل می کند و یاد از فیلم و سینما می شود، گریزی می زنند به تاریخچه زندگی آن هایی که هنر دوست بودند و هنر مند. منطقه ما که یکی از قطب های سینمایی و فرهنگی مشهد به شمار می آید، روز های پایان هفته شلوغی داشت. مردمی که سرگرمی و تفریحی جز سینما رفتن نداشتند، از دور و نزدیک به ارگ می آمدند تا دور همی فیلمی را تماشا کنند. تاریخ سینما را که ورق بزنی در کنار افراد به نام و شهره این هنر، به زندگی کسانی می رسی که شاید خیلی شناخته شده نباشند، اما روزگاری رونق بخش سینماها بوده اند.



« حسین کور، خوش خلق و شوخ طبع

سجش به نام حسین قاسم زاده است و سینمایی ها او را به « حسین کور » می شناسند. پیشه اش سال ها خوانچه کشی مجالس عروسی بوده است. آن طور که از نامش پیداست، باید نابینا بوده باشد. « حسین کور » روایتی از همان آدم هایی است که مال و منال چندانی ندارند ولی با خوش خلقی و شوخ طبعی بین همه مردم اعتبار دارند.

هنوز پس از سال های سال، هر وقت یادی از حسین کور معروف می شود، شوخ طبعی اش به یاد اهالی هنر و سینما و آن هایی که با او دم خور بوده اند، می آید.

برای خیلی ها مسجل بوده که حسین قاسم زاده کم بینا بوده است. می گویند یک چشمش توان دیدن نداشته، اما برخی صاحب نامان حوزه تئاتر و سینما می گویند: « حسین خوانچه کش مشکلی در بینایی نداشته و شهرتش به این خاطر است که قبل از ورود به حوزه سینما خوانچه کشی می کرده است و هنگام ورود به مجالس عروسی چشمانش را می بسته است. »

اهالی سینما با افتخار از حسین کور معروف یاد

نگاه پاک و
نظر نداشتن به
ناموس مردم،
مرام لوطی های
آن زمان بوده است
و حسین کور هم به
خاطر رفت و آمد
به خانه ها،
بیشتر اوقات عینک
سیاه می گذاشته و
از همان زمان این
نام روی او مانده
است

ماست بود. ماست ها را می آوردیم و حسین با نمک فراوان، دوغ را با قالب های یخ درست می کرد و من دوغ ها را از کافه می آوردم. در هوای گرم تابستان فروش زیادی داشت. حتی زمستان هم دوغ های حسین کور معروف بود. »

« حسین محبوب بود

محمد اسد نژاد، از هنرمندان تئاتر و خیمه شب بازی، با تکرار همه حرف هایی که دیگران درباره این شخصیت زده اند، می گوید: « وضعیت مالی خیلی خوبی نداشت و بعدها از فروش دوغ، اوضاع مالی اش بهتر شد. اوایل زندگی در عیال واری مدت ها از مستاجر رنج برده بود، پس از سال ها وقتی صاحب خانه شد، تابلویی قشنگ روی سردر منزل خود نصب کرد که روی آن نوشته بود: « خدایا به حق حضرت زهرا (س) همه مستأجرین را صاحب خانه کن. »

« لتی ها و حسین کور

سعید سهیلی در مقاله ای درباره تاریخچه زندگی هنری حسین کور گفته است: « اقوال زیاد است، از جمله اینکه گفته می شود دسته ای نمایشی در خراسان بودند که به « لتی ها » شهرت داشتند. لتی ها مردمان « صوفی مسلکی » بودند که در جلوی کاروان سرای در کوچه چهارباغ دایره می زدند و ترانه می خواندند و حسین کور هم روزگاری جزو همین دسته بوده است. گفته می شود او ایلی که بهشت رضا را برای دفن اموات در نظر گرفته بودند، حسین روزی به زیارت اموات می رود و می گوید: « اینجا چقدر با صفاست، من هم همین روزها به این جا می آیم. » چند روز بعد حسین کور، برای همیشه چشمانش را بست و در بهشت رضا آرام گرفت. »

« کافه داش آقا علاوه بر پاتوق شاعران و افراد صاحب قلم، آن هایی که شعر دوست و اهل شعر بودند، نیز به آن جا رفت و آمد داشتند. چیزی که من از حسین کور به خاطر دارم کم بینا بودنش است؛ یک چشم او دید کامل نداشت، البته بین عوام نقل است که حسین به خاطر چشم پاکی اش به این نام معروف بوده است. »

او تعریف می کند: « در آن زمان دوغ « آرگو » خیلی معروف بود و حسین شیشه های این دوغ را با وسواس می شست و داخل آن ها دوغ دست سازش را می ریخت و در آفتاب می گذاشت و با این کار دوغ ها گازدار و ترش می شدند. متقاضی و خریدار هم زیاد داشت و درآمد خیلی خوبی به دست می آورد. او دوغ ها را در تیمچه محل قهوه خانه داش آقا درست می کرد. »

« حسین نقاش، شاگرد حسین کور

اما حسین طالبی، هنرمند و نقاش مشهدی، از جریان آشنایی اش با حسین کور تعریف می کند و می گوید: « سال ها خرده های شیرینی را از شیرینی فروشی کلی می خریدم و جلوی « سینما ایران » بساط می کردم و در همان حال که چیزی می فروختم، درس و مشق و تکالیف را هم ادامه می دادم. بعدها (حدود سال ۴۵) با حسین خوانچه کش که وضعیت مالی اش رونق گرفته بود، آشنا شدم و به پیشنهادش، شاگرد او جلوی « سینما فردوسی » شدم. دوسال شاگردی اش را می کردم و دوغ می فروختم. آن زمان نوجوانی ۱۴-۱۵ ساله بودم و او جوانی سی و چند ساله. چشم راست حسین خوانچه کش نمی دید و کلا نابینا بود و عنوان کور را به همین خاطر به او داده بودند. من شنیده بودم قبلا در شیشه های « آرگو » دوغ می ریخته و دست مردم می داده است، اما خودم ندیدم. در تیمچه داش آقا در انبار، سه خمرة بزرگ

می کنند و می گویند: « نگاه پاک و نظر نداشتن به ناموس مردم، مرام لوطی های آن زمان بوده است و حسین کور هم به خاطر رفت و آمد به خانه ها، بیشتر اوقات عینک سیاه می گذاشته و از همان زمان این نام روی او مانده است. »

« به ناموس و مال مردم کورم

اصغر میر خدیوی که از چهره های ماندگار و از یاد نرفتنی تئاتر مشهد به حساب می آید، در کتاب « سی سال پشت صحنه تئاتر » می نویسد: « شب چله برای مراسم خوانچه کشی او را به تلویزیون دعوت کرده بودیم، از او پرسیدم: « تو که کور نیستی، چرا خودت را حسین کور به مردم معرفی کرده ای؟ ». او در پاسخ گفت: « حرفه من خوانچه کشی است و در خانواده ها رفت و آمد دارم، از این جهت خود را کور به مردم معرفی کرده ام که بدانند نسبت به ناموس و مال مردم کورم. همه زنان را خواهر خود می دانم و به چشم خیانت به مال و ناموس مردم نگاه نمی کنم. »

حرفی که میر خدیوی درباره کارهای خیر حسین خوانچه کش می زند و افراد دیگری هم که با او دمخور و همراه بوده اند، نقل کرده اند این است که مردی لوتی، پاک دل و دل رحیم بوده است. همه ساله، تعداد زیادی از بچه های یتیم و بی بضاعت را با خرج خود، بیمارستان می برد و ختنه می کرد و تا آخرین روز بیهودی به آن ها سر می زد و از آن ها عیادت می کرد.

« تولید دوغ در کافه داش آقا

سعید تشکری، نویسنده و اهل قلم، حرف از سینما و حسین کور که می شود، از کافه داش آقا یاد می کند که حسین رفت و آمد مداوم به آن جا داشت و با نویسندگان و شعرا دمخور بود. می گوید:

